

شعر در ایران

-۶-

ز) : شعر مردم خراسان در هجو اسدبن عبدالله

طبری گوید^۱ : اسدبن عبدالله در سنه ۱۰۶ هجری از طرف خالدبن عبدالله القسری که فرمانروای عراق بود بایالت خراسان نامزد گردید و در سال ۱۰۸ بسوی ختلان سفر جنگی پیش گرفت و با (سبل) نام امیر ختلان و باخاقان ترک برابر شد و شکست خورده ببلخ باز آمد و مردم - خراسان او را زاغ لقب دادند و هجو کردند و کودکان آن هجا را میخواندند و آن چنین است :

از ختلان آمدیه برو تپاه آمدیه
آوار باز آمدیه بیدل فراز آمدیه^۲

یعنی از ختلان آمده است، برو تپاه (تر و تپاه ؟) آمده است، آواره باز آمده است، بیدل فراز آمده است، و بجای آمده است - آمده ای هم میتوان معنی کرد چه در نسخه طبری طبع قاهره (آمدی) ضبط کرده است و در لهجه خراسان (آمدیه) بفتح میم و ذال و یا و بهاء غیر ملفوظ یعنی آمده ای و آمده است هر دو میتواند معنی شود چه هم امروز در غالب نقاط خراسان دیده میشود که بجای (است) در کلماتی که بحروف صدادار تمام میشود مانند (اینجاست) (خانه است) (کنند و است) (حوالی است) (آمده است) و مانند آن در موقع بیان خبر گویند اینجیه (بسکون نون و کسر جیم و فتح ابهاء غیر ملفوظ) و (خته یه) و (کدوبه) و (حولی یه) و (آمدیه) یعنی : اینجاست و بخانه است و در کندوی است و در منزل است و آمده

۱ - طبری طبع قاهره ج ۸ ص ۱۹۰ - ۱۹۱

۲ - این قطعه در چاپ قاهره تنها با دو لخت اول و لخت چهارم است و قافیه

هم (آمدی) است لیکن از نسخهای دیگر طبری بنظر میرسد که اصل صحیح شعر چنین بود است .

است و اگر آنرا (آمدیه) بطریق خطاب پنداریم، باید فرض کنیم که مراد گوینده (آمدیا) با یای ندا باشد، و فرض اول صحیح تر است.

بالجملة: این شعر نیز هشت هجائی است و شکی نیست که بسبک و رویهٔ دیرینهٔ ایرانی گفته شده و بنقلید شعر عربی و عروض عرب که (مستفغان، فتغان چهار بار) باشد نیست، زیرا میدانیم که در آن روزگار یعنی سالهای آغاز قرن دوم هجری هنوز شعر عرب آن قوت و شهرتی که بعدها حاصل کرد حاصل نکرده بود خاصه آنکه در میان عوام باخ علی التحقیق عروض و شعر عرب راه ورخته نیافته بود^۱ چه مردم خراسان بر طبق تاریخ بخارا ما از راهم بفارسی میخواندند و مؤذن نماز در مسجد جامع بخارا هر وقت میخواست مردم را بر کوع یا سجود امر کنند میگفت: نگون بان کنیت - نگون بان گون کنیت^۲ و در همان کتاب دو نوبت شاعری مردم بخارا و خراسان اشاره میکند یکی در وقتی که حکایت عاشق شدن سعید بن عثمان سردار عرب را بخاتون ملکهٔ بخارا مادر طغشاده بخارا خداه میکند میگوید: این خاتون زن شیرین بود و با جمال، سعید بر وی عشق شد و اهل بخارا را درین معنی سرودهاست: زبان بخاری^۳ ... و قبلا گفته بود که مردم بخارا بسبب علاقه که شهرت داشت که خاتون بایکی از چاکران شوی خویش دارد، ویرا تهمت زده و پشت سر او بد میگفتند، در این نوبت هم اگر

۱ - علامهٔ فاضل آقا فزونی در بارهٔ قطعهٔ ان مفرغ و این قطعه در مجلهٔ کادو شماره (۳۵ دورهٔ قدیم) مقالهٔ میسوطی نگاشته اند و عقاید ایشان در آنجا بیان شده است.

۲ - در تاریخ بخارا گوید (نتیجهٔ ناسلم هر آینه منادی فرمودی که هر که بنمار آئینه حاضر شود دو درهم بدهم و مردمان بخارا بادل اسلام در نماز قرآن بیارسی خواندندی و عربی توانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بودی که در پس ایشان بانگ کردی بگنستا کنیت و چون سجده خواستندی بانگ کردی نکونیا نکونی (تاریخ بخارا ترجمهٔ ابونصر قبادی تألیف الترخی چاپ شهر ص ۴۷) و بقرینهٔ کامل پیداست که مراد آنست که در وقت رکوع بانگ کردی: نکونیا کنیت (یعنی: خود را خم کنید) و در وقت سجود نکونیا نکون کنیت یعنی خود را خمیده گونه کنید.

چه باسعید را بطه غیر رسمی نیافته و فقط با اوصاح کرده بود ... با وجود این معلوم می‌دارد که لوطیان بخارا را شهرت عاشق شدن سعید را بخاتون برای لودگی و شوخی بهم بافته و در آن معنی سرودها ساخته‌اند ، و ازین میتوان پنداشت که شعرهای انتقادی مانند قطعه مروط باسد بن عبدالله نیز جزء این قبیل سرودها محسوب می‌شده است .
قبل ازین هم در اوایل کتاب در ضمن دیه (رامتین - رامیشن)
گوید : « واهل بخارا را بر کشتن سیاهش سرود های عجبست و مطربان آن سرود ها را کین سیاهش گویند »^۱ و مسلم است که قطعه هجای اسد بن عبدالله نیز از قبیل همان سرود های عامیانه ای بوده است که عوام و کودکان را بخود سرگرم می کرده و مراد گوینده را بخوبی حاصل می نموده است . چنانکه شعر ابن هفرغ نیز از همین قبیل بود که قبلا ذکر آن گذشت و تا امروز هم این عادت در میان عوام ایران باقی است چنانکه در جای خود اشاره بدان خواهیم کرد .

ح : شعر طاهر ذوالیمینین^۲

در تاریخ طبری^۳ چنین گوید که : « طاهر بن الحسین ملقب بذوالیمینین از آن پس که نام مأمون را در خراسان از خطبه افکند ، شب بخانه رفت و بخت و بمراد بامدادان بزرگان و کسانش بدرگه آمدند و چون دیدند که دیر تر بیرون آمد از حال او پرسیدند و دانستند که مرده است ، سبب مرگش را از خادمی که بود حویا شدند خادم پاسخ آورد که شامگاهان بخانه آمد و نماز شام و خفتن بگزارد و سپس خود را در بستر پیچید و این عبارت فارسی را بگفت و بخت :

۱ - ص ۱۵ طبع شعر .

۲ - درین شعر تنها حس راهنما است و یقین نداریم که شعر باشد اما از

نقل آن زبانی تصور نمی‌رفت .

۳ - جاد دوم از حلقه سوم صفحه ۱۰۶۳ طبع لیدن

اندر مرگش مردی و آید :

و تفسیر آن چنین است که : انه يحتاج في الموت ايضا الى الرجله ... و عبارت مذکور در متن نسخه چنین نیست و بزبان دری است با این طریق (در مرگ نیز مردی و آید) ولی در حواشی چون بنسخه بدل ها رجوع شود و بدین معنی نیز توجه شده است که بزرگان ایران بزبان بهلوی سخن میگفته اند^۱ و تکام بهلوی برای هر کس در آنروز گارها آسان تر از زبان (دری) بوده است و نیز تحقیق این نکته که در عهد ظاهر تا آخر قرن چهارم کلمه (در) مطلقاً متداول نبوده و همه جا اصل این کلمه که (اندر) باشد مستعمل بوده^۲ مدلل میشود که همان نسخه بدلهای مضبوط در حواشی اصل است و عبارت متن را بعد ها کاتبان که جمله اصل را تفهیمیده اند از روی ترجمه آن که بعربی آمده است ساخته اند ، چه جمله : در مرگ نیز مردی باید ، درست ترجمه جمله اصل است لکن بزبان قرن چهارم و پنجم و باید دانست که در زبان بهلوی (ژ) یکی از علامات عطف است که در آخر اسامی در آمده و معنی (نیز) فارسی و (ایضاً) عربی از آن مستفاد میشود و در این عبارت (ژ) بشین تبدیل یافته و (و آید) هم در اصل (او آید) است که (او) در آن صدائی مانند (پ) میداده و بعدها آن (پ) نیز تبدیل به (باء موحده) شده و فصیح این عبارت چنین نوشته میشود است : « انتر مرگش مرتیه او آید » و بعید نیست که کلمه (او آید) در خراسان یا در عصر اسلامی بدون الف و (و آید) تلفظ میشده باشد که بعد ها (باید) و (باید) خوانده شده است . و شکی نیست که عبارت موجود در متن طبری چاپی ترجمه اصل بهلویست که در حاشیه بدان از روی بعضی نسخ اشارت رفته است .

اما خود عبارت باید دید که آیا جمله ایست که خود ظاهر انشا کرده است یا آنرا مانند مثلی بر زبان رانده است؟ و مرا عقیده چنین است که این جمله

۱ - رجوع شود بمقاله اینجانب سال اول مجله باختر اصفهان

۲ - رجوع شود بمقدمه تاریخ سیستان چاپ طهران .

يك بيت شعر هشت هجائی است كه در آن حال بيد طاهر آمده و از امثال سايره ايرانيان بوده است - ورنه بكدام دليل در نيمشب بدون بودن مخاطب و طرف معيني مردی در جامه خواب چنين عبارتی بر زبان ميراند ، و بر فرض هم كه اورا بقولی زهر خورانيده باشند در آن حالت باريك و شب تاريك انشاء چنين جمله پر مغز و موجز و فصیحی آنهم از طرف مردی كه از كودكي عمر خود را با عربان و روسای دولت تازی و شعرا و كتاب و رجال عرب گذرانیده است بظن محال ميايد . مگر اينكه بگوئيم اين يك مثل ساير و زبان زدی بوده و طاهر هم در آنحال اين جمله را بخاطر آورده و گفته است .

بهر حال اين جمله از جملات فصیح و بليغ و بلند فارسی است و برای نگارنده شكی نيست كه يك بيت هشت هجائی است كه ضرب المثل بوده است ، و اتفاقاً ترجمه دري آن هم يك مصراع شعر عروضی است :

درمرك نيز مردی بايد مفعول فاعلات فعولن

كه بر طبق عروض عرب از بحر (مضارع مسدس اخرب مكفوف محدود) برون ميايد ،

ط) : شعرا ابوالبغی عباس بن طرخان

اين شاعر از ايرانيان و نام پدر او (طرخان) و بقرينه شعری كه در مرثيه سمرقند گفته ، گویا از مردم آنجا بوده است و ظاهراً پادشاه سمرقند را طرخان ميگفته اند و ويرا (طرخون) هم ضبط کرده اند . و اين مرد از شعراي ذواللسانين است كه به عربی نيز شعرا داشته و در خدمت آل برمك ميزیسته است ، ابن خرداداد به در كتاب المسالك والممالك (ص ۲۶) اورا ابوالنقی و در حاشیه بنسخه بدل ابوالهمی ضبط کرده است و يکقطعه شعر باو نسبت داده است .

سمرقند کند مند بزينت کی افکند

از شاش نه بهی همیشه نه خهی^۱

این شعر شش هجائی است . و معنای آن چنین باید باشد :

ای سمرقند خراب و ویران؟!

ترا بدین حال که افکنند؟^۲

تو از چاچ بهتری

و تو همواره خوبی!

و محتمل است شاعر این مرثیه را در حملات عرب ر سمرقند که طبعاً موجب ویرانی آن شهر بوده است گفته باشد چه می دانیم که در اواخر بنی امیه زیاد خرابی بسمرقند و غالب بلاد ترکستان بواسطه جنگهای سخت عرب و خاقان با اولاد یزدجرد متحد شده بود وارد گردید و در تاریخ میخوانیم که مهدی عباسی در سال ۱۵۹ جبرائیل بن یحیی را والی سمرقند کرد و او باروی شهر را از نو بر آورد و حفر خندق کرد^۳ ، و شکی نیست که در آن زمانه شهرهای بزرگ را بدترین حالی آن بوده است که بارویش ویران و خندقش انباشته باشد و پیداست که سمرقند قبل از این تاریخ یعنی ۱۵۹ هجری بهمین حال بوده و شاعر هم در آن اوان مردی جوان بوده است زیرا که مرگ او در زمان اوائق بالله (۲۲۷-۲۳۲) رویداده و خود از همراهان بره کیان بوده است

۱ - در متن کتاب این شعر را چنین آورده :

از شاش نه بهی همی شه نه جهی

ولی در حواشی بنسخه بدل که رجوع میشود بجای همی شه (همیشه) و بجای (نه - نه) دیده می شود و ظاهراً (جهی) هم (خهی) باشد و آقای اقبال هم در مقاله خود (مهز سال اول) همین طور ضبط کرده اند .

۲ - رهان گوید : کند مند ففتح اول و میم روزن نقش بند عمارتی را گویند که خراب شده و از هم ریخته باشد .

۳ - از عبارت (کذا مند) که بمعنی (ویران شده) است تصور میشود شعر در رثای سمرقند گفته شده باشد و کلمه (بزینت) در شعر مصحف (یذینت) باذال یعنی (بداینبت) بمعنی (باین وضعت) باشد و بالنتیجه لفظ (کی) بفتح اول چنانکه در بادی امر بنظر میرسد بمعنی مفرد کیان نبوده و کی بکسر اول بمعنی (من) عربی است یعنی (چه کس) و نظر بآنکه تمام لختها شش هجائی است نمیتوان تصور افتادگی و حذفی درین لخت نمود .

۴ - اشعار طبری و فهلوویات و مثلهای بعد از اسلام که بطرز قدیم گفته شده است

میخواهیم در دنباله فصلی که راجع باشعار هجائی آوردیم روشن سازیم که پس از شیوع طرز شعر غنائی و عروض عرب در ایران باز گویندگان ایرانی دنبال شعر هجائی را رها نکرده اند و تا مدتی اشعار هجائی گفته میشده و هم امروز در گوشه و کنار ازین جنس شعر گفته میشود، مثل شعر های کردی که در آخر فصل گذشته شرحی در آن موضوع بمیان آمد.

و چوی قصد داریم فصل خاصی در باره فهلوویات ذکر کنیم در اینجا از ذکر فهلوویات خودداری کرده بد ذکر اشعار طبری یعنی شعر هائی که بزبان مازندرانی یا گیلانی و بطریق (هجائی) گفته میشده است میپردازیم و سپس در امثال و قطعهای عمومی بحث کرده و این باب را بشرح فهلوویات ختم میسازیم.

اسنادی در دست داریم که در قورق چهارم هجری شعرائی بوده اند که بزبان طبری شعرهای (هجائی) گفته و پادشاهان بزرگ هم آن شعر ها را می پسندیده اند از آن جمله روایاتی است که ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده و ما آنرا در اینجا نقل میکنیم

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

ترا ای شصت ساله پنج سالست

درازی عمر مردم شصت سالست	شبست نیمی و شب خفتن حلالست (کندا)
بعاند سی وز آن سی پانزده نیز	حساب طفلی و حد کمال است
بعاند پانزده زان پانزده ده	غم دنیا و فرزند و عیالست
بعاند پنج و آن پنجست عمرت	ترا ای شصت ساله پنج سالست
	از المعجم